

ناامیدی مردم از استادان مدیریت

مقدمه

چند هفته‌ای است برش کوتاهی از احساساتی شدن یکی از استادان مدیریت (عضو شورای عالی اداری) درباره آینده، در شبکه‌های مجازی اهل مدیریت دست به دست می‌چرخد. دیروز در جمعی از اساتید مدیریت، سخن از این ماجرا به میان آمد و مایه طنزپردازی‌ها و گاه سخنان غیراخلاقی برخی از آنان درباره بروز این احساسات شد. آنها به واسطه انتشار کتاب **روشنفکری حرفه‌ای** توسط اینجانب - که در آن رسالت و کارکرد این نوع از روشنفکران را در تحول نظام اداری تشریح کرده‌ام - مرا برمی‌انگیختند تا درباره سخنان آن استاد داوری کنم. به انواع ترفند از آن گریختم زیرا دیری است متوجه شده‌ام جامعه علمی ما پیش از افزودن آمار مقالات ISI به صداقت و شجاعت نیازمند است.^۱ در پایان جلسه بر خود لازم دانستم به عنوان معلمی از جمع رشته مدیریت چند جمله‌ای به بهانه این فیلم بنویسم شاید سودی داشته باشد.

مدعیان نجات در بوته آزمون

بسیاری از استادان مدیریت تا همین دو دهه اخیر در کلاس‌ها و همایش‌ها با مظلوم‌نمایی از غصب (!؟) مناصب مدیریتی توسط دانش‌آموختگان رشته‌های دیگر سخن می‌گفتند. آنها اوضاع را جوری جلوه می‌دادند که اگر امور به دست

^۱... «پیامبر می‌فرماید: «لَتَجَاةُ فِي الصِّدْقِ، كَمَا أَنَّ الْهَلَكَاتُ فِي الْكِذْبِ؛ نجات انسان در صداقت است همچنانکه هلاکت در دروغ است.»

آنان باشد ناجی کشتی در گِل نشسته نظام اجرایی‌اند و ایران گلستان می شود. اما در دو دهه اخیر و بویژه در چند سال اخیر که دانش‌آموختگان رشته مدیریت (بویژه کسانی از دانشگاهی خاص) بیشتر مناصب کشور را در اختیار دارند همین مردم دیدند و می‌بینند که چگونه وزراتخانه‌ها، سازمان‌ها و اموری که به دست آنان افتاده است چگونه در بسیاری موارد بدتر از پیشینیان آنها اداره می‌شوند. (طنز ماجرا در این جاست که در گذشته لقب دکتر استادانی که مدیر سازمان‌ها می‌شدند برای کارمندان با مدارک پایین سازمان‌ها ایجاد جبروت و ابهت می‌کرد اما اکنون به دلیل کارخانه مدرک‌سازی شدن دانشکده‌های مدیریت و موسسات آزاد... سازمان‌ها انباشته‌ها از دکاتر رسمی و مسمایی شده است لذا بسیاری از کارمندان بی باورانه به استادان مدیریت می‌گویند: اینک ما دکتر و شما هم دکتر. خنده‌دار آن است که بسیاری مفتخر به دکتری منابع انسانی آن هم از نوع استراتژیک آن هم هستند.)

این ماجرا وقتی جدی‌تر می‌شود که مردم به دانش‌آموختگان و استادان مدیریت در مقام معاون رئیس جمهور و وزیر و عضو شورای فلان و بهمان، چشم امید دارند تا آنان از چننه خود نوشدارویی در آورند و سهراب نظام اجرایی را از مرگ نجات دهند.

هر استاد و دانش‌آموخته مدیریتی وقتی وزرات و عضویت شورایی راهبردی را می‌پذیرد انتظارها از او بسیار می‌شود. او دیگر خودش فقط در منصب علمی نیست بلکه نماینده علمی می‌شود که به تعبیر بنده /م/المعارف توسعه است که برر سی توسعه‌یافتگی جوامع غربی حاصل آن است. یعنی فرار شته‌ای به نام

مدیریت که تحقق بخش تمامی آرمان‌هایی است که در علوم انسانی و اجتماعی ساخته و پرداخته می شوند و کارآمدی دانش‌آموختگان دیگر علوم به کارآمدی مدیران در دنیای عمل است. حتی سیاست، علمی است که در اجرا نیازمند به دانش مدیریت است، زیرا نیت‌های خوب هرگز ضامن دستیابی به اهداف موردنظر نیست، بلکه هر سیستم، برنامه سازماندهی و مدیریت منابع انسانی می‌خواهد و چه و چه.

آری، وقتی استادان مدیریت به هر دلیلی در موقعیتی استراتژیک قرار می‌گیرند باید بدانند دیگر سخن بر سر مدارک و کتابها و مقالات آنها نیست، بلکه موضوع انتظار و امید مردمی است که انواع پزشک و مهندس‌ها را بر منصب قدرت آزموده‌اند و کارشان به اینجا کشیده است. موضوع اکنون چشم‌امید کسانی است که در کلاس درس‌هایشان وعده می‌دادند و "بایدنامه" صادر می‌کردند. همان‌هایی که زمین و زمان را نقد می‌نمودند و کتاب و مقاله ترجمه می‌کردند و پایان‌نامه‌های هیروتی می‌نویس‌اندند. استادان باید بدانند تا زمانی که منزه‌طلبی می‌کنند و در بازی قدرت و سیاست وارد نمی‌شوند شاید کسی حرف‌هایشان را باور کند اما اگر وارد چنین بازی‌هایی شدند سروکارشان اگر نگوییم با خدا، حداقل با قاضی سختگیر تاریخ که هست!! بله، نمی‌شود انواع کلاس‌های ارشد و دکترا را اداره نمود و دهها پایان‌نامه را هدایت(!؟) کرد و تندتند کتاب و مقاله چاپ کرد و مدیرکل فلان وزارتخانه نیز بود. مدیرکلی که اگر ۲۴ ساعت او را هم ۴۸ ساعت کنند حتی نمی‌تواند نامه‌های ارجاعی روزانه

ادارات ستادی را پاسخگو باشد تا چه برسد به مسائل کشوری قلمرو اداره کل، بقیه امور دیگر مدیریت هم که پیشکش.

باری سخن از نگرانی در ناامید شدن مردم از استادان رشته مدیریت است. ناامیدی که موجب دل بستن آنان به حل شدن امور به روشهای دیگری خواهد شد. فاعتبرو یا اولابصار.

غلامرضا خاکی

گفتگویی بعدالتحریری

دوستی که پیش‌نویس این نوشتار را دید به عنوان نقد آن گفت: «تو که یقه استادان مدیریت را گرفتی و نقدی بر شورای عالی اداری وارد نکردی!»

در پاسخش گفتم: شما که می‌دانی بیشتر چنین شوراهای عالی در کشور نشانه وجود ضعف ساختاری اند و من آنها را دارای تاثیر اندک و جزئی می‌دانم. تجربه و شواهد نیز نشان می‌دهند که آنها قرار نیست کاری بنیادین بکنند. بیشترشان در چارچوب خط قرمزهای نوشته و نانوشته، به جزئیاتی مشغولند که می‌پندارند بزرگ است، در این سالهای اخیر هم که فقط مفتخر به گزارش دادن از دیجتالی شدن کارهایند نه ضرورت و حقانیت و نقد اصل و جهت فرآیندهای تصمیم‌سازی و چگونگی تصمیم‌گیری‌ها در نظام اداری این کشور. اصلی‌ترین موضوع کار چنین شورایی گزارش دقیق بهره‌وری در نظام

اداری است که همچنان یک موضوع علمی و عملی معطل در ایران است. بنده عملکرد این نوع شوراهای را تابع و ساخته پرداخته سازمان‌هایی می‌دانم که دبیرخانه‌هایشان در آن مستقر است. کارشناسی مطالبی را آماده می‌کنند اعضا هم در شتابزدگی‌های معمول این سو آن سویی می‌کنند و بعد امضایی و این یعنی که تصمیم‌گیری راهبردی شد. راز انحلال همین شورای عالی اداری و ایجاد سازمان اموراستخدامی در پیش از انقلاب هم بر پایه پیش‌بینی این سرنوشت محتوم تابعیت بود.^۲

ناقد در برابر سخنانم گفت: «راست گفتم سرنوشت سازمان (ملی؟) بهره‌وری ملی؟ از ابتدا تاکنون که دل را کباب می‌کند. حالا تو که درباره شورای اداری اینطور فکر می‌کنی حداقل بگو آن دو نفر صاحب نظر در رشته حقوق اداری و مدیریت که رئیس جمهور برای این شورا انتخاب می‌کند در این دوره چه کنند که مردم به آنها در تاریخ احسنی بگویند؟»

گفتم: همه می‌دانیم که پیش‌بینی حضور این دو نفر (اگر اعضای هیات علمی باشند) در ترکیب این شورای عالی چیست؟
پرسید: «برای چیست؟»

برای این که بگویند: «آی مردم، خیالتان راحت باشد، جهانیان شما نیز بدانید که ما آنچه مصوب می‌کنیم بر پایه علم (!؟) است، مبادا خیال کنید عده‌ای

(۱) در دی‌ماه ۱۳۴۰، هیئت وزیران تصویب کرد شورایی به‌منظور تحول در تشکیلات اداری کشور با عنوان «شورای عالی اداری کشور» تشکیل شود. این شورا دارای یک هیئت رئیسه متشکل از نخست‌وزیر (رئیس)، وزیر دارایی، وزیر دادگستری، وزیر کشور و دبیرکل شورا بود؛ ولی این شورا در سال ۱۳۴۵ منحل و به‌جای آن، «سازمان امور اداری و استخدامی کشور» تشکیل شد.

آدم اجرایی دور هم نشستند و بریدند و دوختند. (البته واقعیت این است که با توجه فضای حاکم بر این نوع جلسات - که اعضای آن با هزار گرفتاری دور هم جمع می شوند - حوصله‌ای برای شنیدن خرده فرمایشات ترجمه‌ای فرنگی اساتید حاضر را نیز ندارند) زیرا خودشان هم اکثر دکتر (!؟) بوده و این نوع حرفها را از همان اساتید یاد گرفته و در ورقه امتحان آورده اند و آنها را غیرکاربردی و ویژه دول پیشرفته می دانند. به یاد دارم حدود سی سال یکی از همین اساتید در شورای عالی اداری کتاب مینتزبرگ را در کلاس داده بود یکسره به من می گفت: فلانی می خواهم ساختار قوه مجریه را ادهوکراسی!!!! کنم. آن یکی معاون هم که...)

گفت: «خوبه، نگو می‌دانم می خواهی کی و چه بگویی، حالا تو خودت پیشنهادی عملی اگر داری بده، چون در کتاب **روشنفکری حرفه‌ای** گفته‌ای دوران روشنفکری کافه‌ای و چریکی پایان یافته که ما فقط شعر بگوییم و به قول اهل سریال برره آرمان رمانتیک ناممکن از خود در بکنیم، آرمان های بدون توجه به واقعیت‌های ممکن و تبدیل نشده به هدف.»

گفتم پیشنهاد می کنم اولاً: این استادان حداقل دنبال این باشند شورای شان تصویب کند هیچ عضو هیات علمی حق ندارد در نظام اجرایی کشور پست سازمانی بپذیرد.

گفت: «عجب، سخن محالی می زنی.»

گفتم: بله، کجاش محال است، محال می نماید. مگر قصه اخراج کارگران است و نان بریدن. چرا نمی پذیریم اگر این حضرات اساتید گلی دارند بر سر

وزراتخانه‌ها و سازمان‌های خودشان بزنند که داد فلک را در آورده است. این اکثر استادهای مدیر شده در نظام اداری مگر غیر این است که سرانجام تبدیل به بوروکراتهای مقهوری می‌شوند که در عمل بازیچه دست مشتکی کارشناس می‌گردند که نامه‌هایی را از کشو در دوران هر مدیری در می‌آورند و آنها هم تند تند امضا می‌کنند و دنبال این هستند تا به کلاسشان برسند، البته اگر کارشناسان را به اسلاید ساز ویژه همایش و مترجم تبدیل نکرده و نام دکتری خود را مزین به کتاب‌های تولید شده در شرکت تعاونی آنان نکنند. آیا این وضعیت اسفانگیز نیست؟ آخر چطور کسی بخش زیادی از عمرش را وزیر و معاون و مدیرکل و مدیرعامل شرکت‌های وابسته دولتی بوده این همه درس داده و کتاب و مقاله دارد و استاد تمام است!!! اینها را اجنه برایش نوشته‌اند؟! گفت: «یعنی در هیچ سازمانی پست نپذیرند؟»

گفتم: بله، حتی در آن معاونت‌های مسما به توسعه منابع انسانی وزارت خانه‌های وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی و وزارت فرهنگ و آموزش عالی هم هیچ هیات علمی باید در آن نباشد. البته خنده‌دار است که در فلان وزارتخانه در رقابت با دانشگاه‌های تابعه، اعضا هیات علمی ستادی هم دارد که یکسره دم دانشگاه‌های تابعه را می‌بینند تا مقالات اعضای هیات علمی ستادی را در مجله‌های امتیازدارشان چاپ کنند. (آمار بگیرید ببینید چقدر مشاور بیکار از همین نوع هیات علمی معزول در وزارتخانه‌هایی در آب نمک تاریخند و منتظر فرصت تاریخی بازآمدن به صحنه سیاست.

خوب از دوم کار بگو.

دوم کاری این اعضای شورا باید بکنند تا احسنی از تاریخ بگیرند این که فکری برای چگونگی انتخاب و تثبیت معاونت‌های توسعه منابع انسانی در تحولات پریشان ساز تغییر دولت‌ها بکنند.^۳ دو سالی که فصل انتظار و گمانه زنی و آشفتگی است. معمولاً یک سال قبل از هر انتخاباتی معاونت‌ها و مدیرکل‌های بیشتر وزارتخانه‌ها هواشناس سیاسی شده و کار را شل می‌کنند و کنجکاو می‌شوند که در تیم کی بمانند، بعدش هم که آشفتگی‌های یک سال بعد از انتخاب ریاست جمهوری است که معاون بعدی می‌آید و مشکوک به همه چیز بوده و اعلام می‌کند که ویرانه تحویل گرفته است و فقط بلد است که کار قفل کند و آدم عوض نماید. مگر نمی‌دانی همین کارها بر سر نظام اداری چه آورده است؟! البته همیشه استثناهایی هست و من منکر نمی‌شوم سخن ما بر سر آن نیست به قول مولانا در توجیه دلیل حرمت شراب:

لیک اغلب چون بدند و ناپسند
بر همه می‌را محرم کرده‌اند

گفت: «دیگر چه پیشنهادی داری؟»

گفتم: مطالبه بسیار است اما باقی بقایت، ما درویشیم و فعلاً به همین قانع تا اطلاع ثانوی، همین دو خواسته هم به سرمان از حضور حضرات کافی است، شما فکر می‌کنی مگر من کم چیزی خواستم و این حضرات هم می‌توانند براحتی انجامش دهند؟ اما اینها را گفتم تا حداقل همتی کنند و پس فردا

^۳ قانون مربوط به تعیین معاونین ثابت اداری وزارتخانه‌ها مصوب ۲۱ مهر ماه ۱۳۳۶ (ماده ۲ - معاون ثابت اداری از بین طبقات ذیل با پیشنهاد وزیر مربوط در مورد هر وزارتخانه (و با پیشنهاد نخست‌وزیر در مورد نخست‌وزیری) و تصویب هیأت دولت انتخاب و به فرمان همایونی منصوب می‌شود).

بگویند کوشیدیم و نشد؟! کاشکی کسی در باره همین موضوع هایی که گفته شد تحقیق کنید تا ببینید همین دو موضوع پیامدهایش چیست، دیگر مسائل بماند تا مجالی دیگر.

آری، علم (نه مدرک‌داری) اگر با شجاعت (نه کله شقی آرمانی) قرین نشود فضیلت نمی شود و فقط مایه نام و نانی است و بس.

بهمن ماه

۱۴۰۲

www.gholamrezakhaki.com